

گزارشی از جنجالی ترین فیلم سال:  
پادشاه انگشتی

# در هولناک ترین فیلم سال سینما دوباره اختراع می شود!

پادشاه انگشتی پر سروصداترین پروژه سینمایی سال است. آنها که صحنه هایی از فیلم را اینجا و آنجا دیده اند با این کلمات فیلم را توصیف می کنند: رعب آور، هولناک و پر از تخیل. پادشاه انگشتی ساخته پیتر جکسون، فیلمساز مشهور نیوزلندی است و شماری از چهره های شاخص و جوان سینمای روز جهان در این فیلم ظاهر شده اند. فیلم در ماه اگست (اواسط شهریور) اکران خواهد شد. مطلب زیر یکی از معدود گزارشاتی است که از این فیلم مرموز و عجیب به بیرون درز کرده است. فیلمی که بسیاری آن را از همین حالا پرفروشترین فیلم سال ۲۰۰۱ می دانند.



## LORD OF RINGS

وقتی پیتر جکسون جوان شب هنگام از فورت دورست، محله قدیمی شهر ویلینگتون در زلاندنو عبور می‌کرد تا خود را به جلسات تمرین تئاتر برساند نمی‌توانست ایده مشاهده شوالیه‌های سیاه‌پوش را در اطراف این خانه‌های مجلل از سرش دور کند و قادر نبود از تصور وجود نشانه‌هایی از پونی فرینگان و قهوه‌خانه «بری» که تولکین در اثر عظیم خود با دقت بسیار تشریح کرده بود پرهیز کند.

پیتر جکسون نمی‌توانست، همچون بسیاری از پیشینیان خود، از پروراندن این روایا که روزی موفق به ساختن فیلمی براساس اثر ادبی و جنجال برانگیز «پادشاه انگشتی» خواهد شد اجتناب ورزد. چرا که این اثر جاودان جان رونالد رانول تولکین (که به دلایل اقتصادی در سه مجلد به چاپ رسید) از بدو پیدایشش بی‌وقفه اذهان مخاطبین خود را برآشفته، و در قلب هنرمندان و سوسه‌اقتباس از آن را برانگیخته است: از نمایشنامه و سریال‌های رادیویی (البته با صدای خود پروفیسور تولکین) گرفته تا سمفونی راک بوهانسون.

تولکین، زبانشناس، اسناد اسبق دانشگاه و کارشناس ادبیات و نسخ خطی قرون وسطی، سراسر عمر خود را صرف تحقیق و پژوهش درباره اقوام کهن انگلستان کرده بود. راه‌پیمایی‌های طولانی‌اش در چشم‌اندازهای مهتابی و اسرارآمیز «بورن»، در ایرلند، و تماس همه‌روزه‌اش با افسانه‌های باستانی او را یاری کرد تا اثری خلق کند با فضایی وهم‌آلود، چنان غنی و چنان منسجم که بی‌درنگ به مخاطب این احساس دست می‌دهد که کتابی به واقع تاریخی می‌خواند. شواهد جغرافیایی دقیق و نشانه‌های تاریخی مردم‌شناسانه موجود در «پادشاه انگشتی»، آن ایده جنون‌آمیز را در ذهن مخاطب برمی‌انگیزند که همه این ماجراها واقعی بوده‌اند. بدین ترتیب، اثر تولکین از آثار چک کرواک یا هرمان هسه پیشی گرفت و به کتاب محبوب نسل جوان انگلستان در دهه ۶۰ بدل گردید. برخی از دلایختگان این اثر بعدها به فیلمسازی روی آوردند و این جسارت را داشتند که از این افسانه اساطیری الهام بگیرند. رالف باکشی با تولید انیمیشنی فجیع که با شکست کامل روبرو شد برای مدت مدیدی ایده اقتباس ناپذیر بودن این اثر را تحکیم کرد. این «پادشاه انگشتی» که در سال ۱۹۷۸ تولید شد موانع بیشتری در این جهت ایجاد کرد. علاوه بر سطحی بودن وقایع و کاراکترها، عدم توانایی در ایجاد پس‌زمینه تاریخی، سکاس‌های اکشن و تکنیک انیمیشن بسیار ضعیف موجبات شکست این فیلم را فراهم آوردند.

با وجود این یک نفر بالاخره موفق شد بخشی از این افسانه را به تصویر کشد. احتمالاً می‌توانید نام او را حدس بزنید: جورج لوکاس. اثر سه‌گانه این فیلمساز، جنگ ستارگان، ساختار بنیادین خود را از سه‌گانه تولکین الهام گرفت.

اییزود اول (اجتماع انگشتی): یک جوان روستایی معصوم با راهنمایی یک جادوگر پیر دانا دست به جستجوی می‌زند. این دو مزدوری را نیز به خدمت می‌گیرند و همگی عازم دیدار ملکه‌ای می‌شوند. جادوگر پیر در جریان این سفر جان خود را از دست می‌دهد. اییزود دوم (دو گردش): اجتماع از هم می‌پاشد، هر کسی راهی مجزا و خطرناک را پیش می‌گیرد. یکی از افراد این گروه موجود عجیب و داناپی را در جنگلی کشف می‌کند. دیگری در یک شهر خطرناک و وحشت‌انگیز گم می‌شود و بالاخره به قهرمان داستان خیانت شده و بدنش بی‌حس و حرکت می‌شود. اییزود سوم (بازگشت پادشاه): جنگ با امپراتور شر درمی‌گیرد و اقوام مختلف در مکان‌های متفاوت درگیر این



# LORD OF RINGS

دو دقیقه یکبار مرگ‌هایی تکان دهنده و حماسی، و گوربلی نابودگر که از جهاتی شبیه گودزیلا باشد یعنی با پوستی شبیه به مارمولک.

لازم به ذکر است که کمپانی یونیورسال بعدها بسیاری از ایده‌های جکسون را در فیلم دیگری - که به‌گونه‌ای شگفت‌انگیز شبیه کینگ کونگ بود - به کار گرفت، و آن فیلمی نبود جز مومیایی.

پیتر جکسون در حین کار فیلمسازی، پایه‌های مؤسسه تولید فیلم خود را نیز (Wingnut Films) مستحکم ساخت. این مؤسسه در شهر زادگاه جکسون، ولینگتون قرار دارد و جکسون در جهت گسترش بخش جلوه‌های ویژه آن، به کمک همسر فیلمنامه‌نویسش، فران والش تلاش بسیار کرد. با توجه به اینکه هیچ استودیویی با ساخت «پادشاه انگشتی» با تمام پیچیدگی‌هایش رضایت نمی‌داد، جکسون تصمیم گرفت تا این رمان را در دو جلد برای دو فیلم تحت عناوین «اجتماع انگشتی» و «جنگ انگشتی» تنظیم کند. او به سراغ استودیوهای متعددی رفت که هر یک به نوعی مؤدبانه درهای خود را به رویش بستند. لازم به ذکر است که کارگردان لارنس کاسدان و پسرش نیز مایل به اقتباس از اثر تولکین بودند در حالی که از امتیاز حمایت کریستوفر تولکین، پسر نویسنده کتاب، و نیز استودیوی دریم ورکز برخوردار بودند؛ البته این کمپانی هنوز در راه‌اندازی چنین پروژه‌ای تردید داشت. از طرف دیگر جکسون با سول زانتر تهیه‌کننده (تهیه‌کننده فیلم آمادئوس) که امتیاز اقتباس از این اثر را به تصاحب خود درآورده بود رابطه بسیار خوبی داشت.

در نهایت این استودیوی نیولاین بود که با میانجی‌گری مدیر اجرایی درخشانش، مایکل دولاکما به جکسون چراغ سبز نشان داد. مقامات ارشد نیولاین تصمیم گرفتند به محض اینکه خبر وجود فیلمنامه جکسون برملا شد همزمان ده سایت اینترنتی مختص این پروژه به راه‌اندازند تا توجه دوستاران تولکین را جلب کنند و یکی از این سایت‌ها را به این ترتیب شرح دادند: از خلال یک دژ قرون وسطایی و چهره‌هایی از قهرمانان فیلم مخلوقات بهشتی، شاهد ظهور شوالیه سیاه‌پوشی با چهره‌ای شبیه به چهره مرگ در فیلم ارواح علیه ارواح خواهیم بود. گردانندگان نیولاین بر این عقیده بودند که در سراسر دنیا جکسون تنها کارگردانی است که شایستگی رهبری این پروژه را دارد. آنها وقتی در این باره کاملاً مطمئن شدند که جکسون تست‌های جلوه‌های ویژه‌ای را که برای صحنه‌های نبردهای حماسی و پرشکوه هلمز دیپ تهیه شده بود برایشان نمایش داد، نیولاینی‌ها از آنجایی که در جستجوی صراحتی جذاب بودند چنان تحت تأثیر قرار گرفتند که نه تنها به ساخت دو نسخه رضایت دادند، بلکه خواستار نسخه سومی نیز شدند. جکسون هدایت بخش لجستیک را خود برعهده گرفت و در حالی که فیلمبرداری سه اپیزود فیلم را در زلاندون بدون هیچ مکث و توقفی دنبال می‌کرد، به نیولاین قول داد که این سه فیلم عظیم را با بودجه‌ای معادل بودجه یک فیلم پر فروش ایالات متحده، یعنی ۱۸۰ میلیون دلار بسازد. این خبر خیلی زود در سراسر هالیوود پیچید، اما جکسون نسبت به تمام پیشنهادات جذابی که از طرف آژانس‌های بازیگری می‌رسید اظهار بی‌تفاوتی می‌کرد. شون کانری، بروس ویلیس، شارون استون، اما تورمن و اما تامسون هیچ یک نظر او را تأمین نمی‌کردند. او بازیگرانی را برگزید که چه از نظر فیزیکی و چه از نظر بیوگرافیک با شخصیت‌های اثر تولکین تناسب داشتند.



جنگ می‌شوند. قهرمان داستان علیه سلطه روبه گسترش مبارزه می‌کند. در نهایت پیروزی بر نیروی شر تحقق می‌یابد اما مردم عامی خسته و درمانده شده‌اند. مزدور هم با شاهزاده خانمی ازدواج می‌کند.

ذکوات لوکاس در آن بود که سعی نکرد این افسانه را به تملک خود در آورد، افسانه‌ای که پیچیدگی‌اش ورای توان او بود. با وجود این نتوانست مدت زیادی در برابر وسوسه سبک تولکین مقاومت کند و بالاخره در اثر بدفرجام خود، Willow، به آن تن داد. بنابراین دنیای سینما در زمینه اقتباس از اثر تولکین عقب‌نشینی کرد و تنها به مدد تئاتر بود که میراث تولکین بین نسل‌های مختلف شکوفا شد و علاقه‌مندان جدیدی یافت که از میان آنها می‌توان به پیتر جکسون اشاره کرد. برای خلاصه کردن سیر اعجاب‌انگیز و جاه‌طلبانه فعالیت هنری پیتر جکسون تنها کافی است نیم‌نگاهی بر اثر مستندگونه و فوق‌العاده او «قرقره فراموش شده» ببینیم. اثری که در آن به شیوه‌ای نمادین تجربیات شخصی خود را از خلال تجربیات یک نابغه در نخستین سال‌های پیدایش سینما بیان می‌کند. کارنامه فعالیت جکسون واقعاً درخشان و درخور ستایش است. اولین تلاش‌های او در جهت فیلمسازی به خلق ذاتقه بد (Bad taste) انجامید، یکی از محدود فیلم‌های آماتور تاریخ سینما که در سراسر دنیا به نمایش درآمد و به دنبال آن «ملاقات با ناتوانان» را ساخت. سپس یکی از خونین‌ترین فیلم‌های تاریخ سینما Braindead را به کارنامه خود اضافه کرد، و با این فیلم تمام دوستاران ژانر وحشت را مخاطب پروپاقرص خود ساخت. بعد اثری شاعرانه و در عین حال زهرآلود تحت عنوان مخلوقات بهشتی را جلوی دوربین برد که توجه غالب منتقدین جهان را برانگیخت. بالاخره با ساخت ارواح علیه ارواح ثابت کرد که می‌تواند با پر فروش‌ترین فیلم‌های هالیوود رقابت کند. جکسون این فیلم را با بودجه‌ای ناچیز از محل مؤسسه تولید فیلم خودش و در شهر زادگاه خود ساخت و بدین ترتیب مؤسسات فیلمسازی آمریکایی را نیز انگشت به دهان کرد.

در پی این جریان کمپانی یونیورسال بازسازی فیلم کینگ‌کونگ را به او سپرد، و از گستردگی بی‌حد و حصر پروژه‌ای که از طرف این کارگردان به مقامات عالی‌رتبه این کمپانی پیشنهاد شد به وحشت افتاد؛ تعداد دایناسورهایی چندین برابر دایناسورهای فیلم دنیای گمشده، تقریباً هر ده دقیقه یکبار صحنه مبارزه و درگیری در دو پلان علیه بارون سرخ‌پوش، هر



گردانندگان نیولاین بر این عقیده بودند که در سراسر دنیا جکسون تنها کارگردانی است که شایستگی رهبری این پروژه را دارد. آنها وقتی در این باره کاملاً مطمئن شدند که جکسون تست‌های جلوه‌های ویژه‌ای را که برای صحنه‌های نبردهای حماسی و پرشکوه هلمز دیپ تهیه شده بود برایشان نمایش داد.

از مهره‌های اساسی داستان باید به کلی ساخته شود. لیونایلر، بازیگر اصلی زن فیلم نشان داد که در یادگیری زبان باستانی اقوام آنگلو ساکسون شاگرد بسیار تنبلی است (در فیلم اقوام قرون وسطایی به زبان اصلی خود صحبت می‌کنند و این صحنه‌ها دارای زیرنویس است). لحن خشن فیلم‌ها موجبات نگرانی نیولاین را فراهم آورد چون برای رونق و سودآوری هرچه بیشتر این فیلم، طبقه‌بندی آن در رده «برای زیر ۱۳ سال ممنوع» امری اجتناب ناپذیر بود. طولانی شدن غیر معمول زمان فیلمبرداری، به رغم اینکه تعدادی از خبرنگاران آمریکایی را شکفت زده کرده بود تأثیر متعالی روی بازیگران گذارد. آنها کاملاً با پرسوناژهایی که نقششان را ایفا می‌کردند درگیر شده بودند و به وضعیت ایده‌آلی رسیده بودند به طوری که غالباً همان برداشت اول جواب می‌داد، چیزی که حتی نمی‌شد فکرش را کرد. جکسون وظیفه بسیار سنگینی را برعهده داشت (یک بار دیگر یادآور می‌شویم که روانشناسی پرسوناژها کلید این دنیای اسرارآمیز بود) و با توانایی منحصر به فرد خود قادر بود روی هزار و یک مشکل فنی که همه روزه پیش می‌آمد متمرکز شود و در جهت حل آنها تلاش کند.

به شیوه‌ای غیرمترقبه بزرگترین و جالب‌ترین مشکلات زاینده نگارش روزه‌روز فیلمنامه کار بود. چرا که در نهایت جکسون و فران والس متوجه شدند که هر بازیگری آنها را کمی بیشتر به سر چشمه اصلی نزدیک می‌کند. این خود تأییدی است بر این مدعا که نمی‌توان با انسجام دراماتیک مرعوب کننده اثر تولدین بازی کرد و کفاره آن را نپرداخت، و نیز ثابت می‌کند که استحکام این اثر به پروژه جکسون جان می‌بخشید، به پروژه‌ای که تک دست‌اندرکاران آن به عظمتش پی‌برند. کیت بلاشت بازیگر نقش بانو گالادیه اعتراف می‌کند: «این کار از جمله کارهایی است که آدم تنها یک بار در زندگی‌اش تجربه می‌کند، و واقعاً می‌تواند آن را احساس کرد. این کتاب‌ها از جذابیت حقیقی و منحصر به فردی برخوردارند. آثار تولدین بعد از کتاب مقدس پرخواننده‌ترین آثار ادبی عصر ما (البته در ایالات متحده) هستند.» جان ریز دیویس در حالی که روی لباس جیمیلی کوتوله خم شده با غرور تمام می‌گوید: «این بزرگترین اثر در تمام اعصار است (دیویس در ایندیانا جونز نقش سالار بازی می‌کرد). ۲۲ نقش اصلی وجود دارد و مخاطب به درستی هر یک از این شخصیت‌ها را خواهد شناخت. خیلی جذاب است.» جکسون هنوز از جاه‌طلبی خود شوکه است: «در لحظات نادر توقف کار با نگاهی به پلاتو دچار لرز می‌شدم. جسماً آنجا بودم، درست وسط هلمز دیپ، در حالی که از آژگورن در مقابلم بود. شما هرگز روی پرده شاهد چنین دکوری نخواهید بود. من از تمام زوایا به آن نگاه می‌کردم و مبهوت بودم. همه اینها زیر نگاهم جان می‌گرفتند. درست همان طوری بود که سال‌ها در ذهنم پرورانده بودم. فکر نمی‌کنم در آینده شاهد چنین چیزی باشم!» نخستین فیلم این اثر سه‌گانه ماه سپتامبر آماده نمایش خواهد بود و طول مدت کل سه قسمت حدود ۷ یا ۸ ساعت است. بر همگان آشکار است که این فیلم در عرصه سینما واقعه‌ای با عظمتی نادر است. فقط دست‌اندرکاران مستقیم تکوین این اثر می‌توانند اهمیت فرهنگی واقعی آن را درک کنند. کریستوفر لیلی، بازیگر قابل تحسین نقش جادوگر سادومان نورنمایی به ما ارائه می‌دهد که از وحشت لرزه بر اندامان می‌افتد: «ما در حال تکوین یک اثر بزرگ نیستیم. ما در حال ابداع دوباره سینما هستیم!»



جکسون می‌خواست با این اثر تخیلی ناب را به تصویر کشد: «کلیت فیلم بیشتر شبیه یک فیلم تاریخی است. هویت پرسوناژها و درک انگیزه عمیق آنان اساس کار است. اگر این مساله به خوبی نزد مخاطب جا بیافتد در باورپذیری عناصر متعدد تخیلی مشکلی ایجاد نمی‌شود.»

اما جکسون نیز مانند هر هنرمند دیگری جایز الخطاست. بازیگر نسبتاً تازه‌کاری که او برای ایفای نقش آراگورن (پرسوناژ محبوب بسیاری از خوانندگان اثر تولدین) در نظر گرفته بود، برای اینکه بتواند چهره‌ای چنان پیچیده را ارائه دهد بیش از حد بی‌تجربه بود. تاون سند این طور به یاد می‌آورد: «دو ماه در زلاندنو مشغول تمرین بودم. یاد گرفتیم چگونه از سلاح استفاده کنیم. تمرین فن بیان کردم. ولی فردای اولین روز فیلمبرداری به من گفتند که از پروژه اخراج شده‌ام. این تجربه بسیار ناخوشایندی بود.» تاون سند بعد از این ناکامی در پروژه «ملکه ملون»، دنباله «مصاحبه با یک خون آشام»، مشغول به کار شد که در مقایسه با فیلم جکسون کار سطح پایین‌تری بود. بالاخره ویگو مورتسن به این نقش که یکی از پرطرفدارترین نقش‌های آن دوران بود جان بخشید. اما استحکام هنری و انسانی که برای یک پروژه سینمایی عادی امری اساسی است برای چنین پروژه عظیمی، آن هم وقتی که قرار باشد در کمتر از یک سال کار تمام شود تبدیل به مساله‌ای حیاتی می‌شود. این شرایط مسائل ثانویه بسیاری را به همراه دارد. درگیری‌ها، بحث و جدل‌ها... و بدیهی است که قربانیانی نیز خواهد داشت. از بین این قربانیان می‌توان به یکی از تهیه‌کنندگان پروژه، تیم ساندرز و یکی از کارشناسان ارشد جلوه‌های ویژه، مارک استسون اشاره کرد.

کار فیلمبرداری این پروژه درست به اندازه یک پروژه مربوط به موشک‌های هسته‌ای سری بود تا حدی که حتی شناخت دلایل واقعی اتخاذ چنین شیوه‌ای رادشوار می‌ساخت. جکسون وقت کمی در اختیار داشت. برای اینکه کارها در تاریخ پیش‌بینی شده به پایان رسد مجبور بود چند گروه را به طور همزمان هدایت کند. مدیر طراحی صحنه این پروژه، گرانت میجور خیلی دیر به اطلاع جکسون رساند که دژ عظیم روهان، یکی



کلیت فیلم بیشتر شبیه یک فیلم تاریخی است. هویت پرسوناژها و درک انگیزه عمیق آنان اساس کار است. اگر این مساله به خوبی نزد مخاطب جا بیافتد در باورپذیری عناصر متعدد تخیلی مشکلی ایجاد نمی‌شود.

اما جکسون نیز مانند هر هنرمند دیگری جایز الخطاست. بازیگر نسبتاً تازه‌کاری که او برای ایفای نقش آراگورن (پرسوناژ محبوب بسیاری از خوانندگان اثر تولدین) در نظر گرفته بود، برای اینکه بتواند چهره‌ای چنان پیچیده را ارائه دهد بیش از حد بی‌تجربه بود.